



تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی

جلد ششم

جنگ هفتم صلیبی (منابع)

به اهتمام: دکتر عبدالله ناصری طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س))

مترجم: نوشین صاحب (عضو هیئت علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

زمستان ۱۳۹۳

Joinville, Jean.

ژوئانویل، ژان، ۱۲۲۴-۱۳۱۷م.

تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی / ژان ژوئانویل. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.

۱۲. ج. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۱۷: تاریخ؛ ۷۱)

ISBN: 978-600-298-082-3

بها: ۷۵۰۰۰ ریال

فیپای مختصر.

این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

نمایه.

مندرجات: ج. ۶: جنگ هفتم صلیبی (منابع)

الف. صاحب: نوشین، ۱۳۴۲- ، مترجم: ب. ناصری طاهری، عبدالله، ۱۳۳۹- ، گردآورنده: ج. پژوهشگاه

حوزه و دانشگاه. د. عنوان.

۳۸۰۸۰۶۹

شماره کتابشناسی ملی



تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی (ج ۶): جنگ هفتم صلیبی (منابع)

به اهتمام: دکتر عبدالله ناصری طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س))

مترجم: نوشین صاحب (عضو هیئت علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)

ویراستار: سعیدرضا علی‌عسکری

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه‌آرایی: کاما

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۳

تعداد: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات: ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۲۸۰۳۰۹۰

ص. پ. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱ ● تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

Website: www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

طرح «تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی»
با پشتیبانی «صندوق حمایت از پژوهشگران کشور» انجام شده است.
مدیر طرح
ع.ن.ط

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع کمک‌درسی برای دانشجویان رشته‌های تاریخ و تمدن اسلامی، روابط بین‌الملل، تاریخ اسلام و ادیان و عرفان در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا و نیز دیگر علاقه‌مندان به مطالعات اسلام و مسیحیت به‌ویژه در حوزه جنگ‌های صلیبی تهیه شده است. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از مجری محترم طرح جناب آقای دکتر عبدالله ناصری طاهری و نیز مترجم گرامی اثر سرکار خانم نوشین صاحب تشکر و قدردانی کند. در این مجال فرصت را مغتنم شمرده از ارزیابان گرامی طرح «تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی» آقایان دکتر محمدعلی چلونگر، دکتر منصور داداش‌نژاد، دکتر محمدرضا شهیدی‌پاک، دکتر مهرباب صادق‌نیا، دکتر ستار عودی و سرکار خانم دکتر فاطمه جان‌احمدی سپاسگزاری می‌شود.

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| مقدمه | ۱ |
| تاریخ لوئی مقدس | ۳ |
| درآمد | ۳ |
| اهدا و تقسیمات کتاب | ۳ |
| نمونه‌ای از پرهیزکاری او | ۴ |
| بخش اول: فضایل لوئی مقدس | ۷ |
| احترام او به تهیدستان | ۱۰ |
| نظر وی درباره لباس مردم | ۱۱ |
| اخطار خداوند و تبدیل آن به خیر و نیکی | ۱۲ |
| نظر وی درباره عقیده و ایمان | ۱۳ |
| ویلیام اسقف پاریس | ۱۴ |
| ایمان مونفروا و بی‌فایده بودن بحث یهودی | ۱۵ |
| پرهیزکاری و عدالت او در شهر | ۱۷ |
| چگونه عدالت حاکم شد | ۱۷ |
| رد درخواست اسقف‌های بی‌انصاف | ۱۸ |
| درستکاری لوئی | ۱۹ |
| بخش دوم: میلاد لوئی مقدس و تاجگذاری او | ۲۱ |
| یورش ریچارد شیردل | ۲۴ |
| هجوم بارون‌ها به کنت تیبالد | ۲۵ |
| دفاع پدر ژوئنویل از تروی | ۲۷ |

| | |
|----|--|
| ۲۷ | صلح میان کنت و ملکه قبرس |
| ۲۹ | فراخوان سومور در سال ۱۲۴۱م |
| ۳۲ | نبرد تیلیبورگ در سال ۱۲۴۲م |
| ۳۳ | تسلیم شدن کنت لامارش |
| ۳۴ | بیماری لوئی در سال ۱۲۴۴م |
| ۳۵ | سفر ژوئنویل به منظور حمله صلیبی |
| ۳۶ | یک کشیش سه شوالیه را می‌کشد |
| ۳۷ | ژوئنویل قلعه‌اش را ترک می‌کند |
| ۳۸ | حرکت صلیبی‌ها در اگوست سال ۱۲۴۸م |
| ۳۹ | آمدن تاتارها و ورود ژوئنویل به خدمت شاه |
| ۴۱ | رسیدن امپراتریس قسطنطنیه به قبرس |
| ۴۲ | سلاطین روم، ارمنستان و مصر |
| ۴۳ | حرکت سپاه به سمت قبرس در سال ۱۲۴۹م |
| ۴۴ | آماده شدن برای لنگر انداختن در مصر |
| ۴۵ | لنگر انداختن صلیبی‌ها در برابر مسلمانان |
| ۴۶ | لوئی دمیاط را اشغال می‌کند |
| ۴۷ | اشتباه لوئی و هرج و مرج صلیبیان |
| ۴۸ | هجوم مصریان به اردوگاه و مرگ ولتر اوتریخ |
| ۵۰ | هجوم دوباره به مسلمانان |
| ۵۰ | شاه دستور می‌دهد منتظر کنت پواتیه بمانند |
| ۵۱ | سپاه یورش را آغاز می‌کند |
| ۵۲ | رود نیل |
| ۵۳ | ساخت پل روی رودخانه |
| ۵۵ | ممانعت از هجوم مسلمانان |
| ۵۵ | پرتاب گلوله‌های آتش یونانی به برج‌ها |
| ۵۷ | برج با گلوله‌های آتش می‌سوزد |
| ۵۸ | به رودخانه زدن و کشته شدن دارتوا |
| ۵۹ | مسلمانان، ژوئنویل را مجروح کردند |
| ۶۱ | گروه شاه به مسلمانان حمله می‌کنند |
| ۶۲ | ژوئنویل از پل دفاع می‌کند |
| ۶۳ | مسلمانان به ژوئنویل حمله می‌کنند |
| ۶۴ | شکست مسلمانان و سرقت بادیه‌نشین‌ها از اردوگاه آنها |
| ۶۶ | بادیه‌نشینان |
| ۶۷ | هجوم شبانه به اردوگاه |

| | |
|-----|--|
| ۶۹ | آمادگی مسلمانان برای حمله گسترده به اردوگاه |
| ۷۰ | جنگ در هفته روزه بزرگ |
| ۷۵ | بیماری و قحطی |
| ۷۶ | عبور مجدد از نهر |
| ۷۷ | بیماری ژوئنویل و مرگ کشیش او |
| ۷۸ | شروط توهین‌آمیز مصریان |
| ۷۸ | عقب‌نشینی ارتش از خشکی و دریا |
| ۷۹ | اسارت شاه لوئی |
| ۸۰ | ژوئنویل در رودخانه باقی ماند |
| ۸۲ | تسلیم ژوئنویل برای اسارت و تهدید زندگی او |
| ۸۳ | ژوئنویل اسیر در منصوره |
| ۸۵ | تهدید اسیران و معاهده شاه |
| ۸۶ | تهدید شاه و گفتگوی مسلمانان |
| ۸۸ | بردن اسیران به سرای سلطان |
| ۸۹ | ترور سلطان |
| ۹۰ | پیمان امیران |
| ۹۱ | سوگند امیران |
| ۹۳ | اجرای توافقنامه و استرداد دمیاط به مسلمانان |
| ۹۴ | کشتن اسیران |
| ۹۵ | آزادی شاه و بازگشت بعضی از افراد به فرانسه |
| ۹۷ | غرامت؛ دسترسی ژوئنویل به اموال سواران معبد |
| ۹۸ | وفاداری شاه به اجرای توافقنامه |
| ۹۹ | دو شاتیون و اسقف سواسون |
| ۱۰۱ | آلام ملکه در دمیاط |
| ۱۰۲ | سفر شاه به عکا |
| ۱۰۳ | مشکلات ژوئنویل در عکا |
| ۱۰۵ | بیماری ژوئنویل و بزرگی کنت انژو |
| ۱۰۶ | بحث در مورد بازگشت شاه |
| ۱۰۶ | تضاد آرا و تصمیم ژوئنویل برای ماندن |
| ۱۰۸ | سرزنش ژوئنویل و مواجهه سری با شاه |
| ۱۱۰ | شاه تصمیم می‌گیرد در آنجا بماند |
| ۱۱۰ | لوئی برادرانش را می‌فرستد و ژوئنویل را نگه می‌دارد |
| ۱۱۲ | سفر برادران شاه، فرستادگان فردریک و سلطان دمشق |
| ۱۱۳ | ژان ارمنی سازنده اسلحه شاه |

| | |
|-----|--|
| ۱۱۴ | فرستادگان شیخ جبل و تهدیدهای آنها |
| ۱۱۵ | بازگشت فرستادگان و اعزام ایوبیز |
| ۱۱۷ | پاسخ به سلطان دمشق و آزادی برخی از اسیران در مصر |
| ۱۲۱ | تسلط تاتارها و مسیحی شدن یکی از امیران آنها |
| ۱۲۳ | عادات تاتارها و پشیمانی لوئی |
| ۱۲۴ | رسیدن یکی از شوالیه‌های نروژی |
| ۱۲۵ | عادت‌های کومان‌ها |
| ۱۲۶ | زندگی ژوئنویل در آن سوی دریاها |
| ۱۲۸ | برخی احکام صادرشده در قیساریه |
| ۱۳۰ | توافق با امیران مصری و تحکیم یافا |
| ۱۳۱ | کنت او، امیر انطاکیه و ارمنی‌ها |
| ۱۳۳ | شاه ایران، ولتر را به اسارت گرفت |
| ۱۳۴ | شکست ایران، پیمان مصر و شام |
| ۱۳۶ | پیمان صلح میان دمشق و مصر |
| ۱۳۶ | شکست حاکم سن لازار |
| ۱۳۸ | تاراج صیدا |
| ۱۳۹ | شاه، عزیمت به بیت‌المقدس را نپذیرفت |
| ۱۴۰ | هوگ سوم دوک بورگوندی (بورگندی) |
| ۱۴۱ | تقویت و تحکیم یافا |
| ۱۴۱ | حرکت شاه به صیدا |
| ۱۴۳ | حمله به بانیا |
| ۱۴۶ | خاکسپاری کشتگان صیدا و صداقت ژوئنویل و او |
| ۱۴۶ | تسلط تاتارها بر بغداد |
| ۱۴۸ | فرستادگان حاکم طرابوزان و ورود ملکه به صیدا |
| ۱۴۹ | حج ژوئنویل |
| ۱۵۱ | مرگ بلانش و جفای او نسبت به مارگارت |
| ۱۵۲ | بازگشت به فرانسه |
| ۱۵۳ | سفر دریایی شاه |
| ۱۵۴ | کشتی شاه به گل نشست |
| ۱۵۶ | شاه کشتی را ترک نمی‌کند |
| ۱۵۷ | توفان در قبرس |
| ۱۵۹ | خشم پروردگار |
| ۱۵۹ | جزیره لامبیدوسا |
| ۱۶۰ | جزیره قوصره و خشم شاه |

| | |
|-----|--|
| ۱۶۱ | آتش در اتاق ملکه |
| ۱۶۲ | معجزه حضرت مریم عذرا |
| ۱۶۳ | تصمیم او برای پیاده شدن در هیرس |
| ۱۶۳ | اندرز ژوئنویل به شاه |
| ۱۶۴ | برادر هوگ فرانسیسکن |
| ۱۶۵ | اندرز فیلیپ به لوئی |
| ۱۶۶ | ازدواج ایزابل و تیالد |
| ۱۶۷ | عادات، آداب و موضع او نسبت به اسقفها |
| ۱۶۹ | نمونه‌هایی دیگر از استقامت و عدالت او |
| ۱۷۱ | علاقه وی به صلح |
| ۱۷۲ | واهمه لوئی و ژوئنویل از کفر |
| ۱۷۳ | علاقه وی به تهیدستان و امور خیریه |
| ۱۷۴ | چگونگی اصلاح اعمالش و مؤسسات جدید او |
| ۱۷۷ | اصلاح سرپرستی ولایت پاریس |
| ۱۷۹ | خیرات و مؤسسات دینی او |
| ۱۸۰ | مؤسسه‌های دینی او در فرانسه |
| ۱۸۱ | او برای بار دوم صلیب برداشت و عازم حمله صلیبی شد |
| ۱۸۳ | بیماری لوئی و تعلیم وی به فرزندش |
| ۱۸۶ | مرگ لوئی |
| ۱۸۷ | بزرگداشت و تکریم لوئی |
| ۱۸۸ | رؤیای ژوئنویل و بنای محراب برای او |
| ۱۹۱ | نمایه اعلام |
| ۱۹۵ | نمایه مکان‌ها |

مقدمه

از دوره پایانی جنگ‌های صلیبی در شرق که جنگ هفتم را به رهبری پادشاه فرانسه دربر می‌گیرد، اطلاعات نسبتاً زیادی بر جای مانده است. اما مهم‌ترین آنها همین کتاب یعنی تاریخ لوئی مقدس^۱ است. نویسنده کتاب ژان ژونویل^۲ (۱۲۲۴-۱۳۱۸م) از اهالی شامپانی فرانسه و از طبقه اشراف و فئودال‌های قرن سیزدهم اروپاست.

ژونویل بیان می‌دارد که بنا به درخواست ملکه مبنی بر نگارش اعمال و گفتار شاه لوئی مقدس (لوئی نهم) کار تدوین کتاب را آغاز کرده است. او شرح می‌دهد که کتاب را در دو بخش تنظیم نموده است؛ بخش نخست، به بررسی کیفیت زندگی، حکومت و سیاست لوئی مقدس که متکی به اراده خداوند بوده می‌پردازد و بخش دوم، بازتاب رفتار نظامی و فعالیت‌های سلحشورانه وی در میدان‌های نبرد است.

ژونویل در اثر خویش، به‌ویژه در بخش نخست، به توصیف فضایل اخلاقی و گزارش‌هایی از پرهیزگاری و مقید بودن لوئی نهم به دین مسیح در موقعیت‌های مختلف جنگی می‌پردازد و روایات و حکایاتی از او به مناسبت‌های مختلف در این نبردها بیان می‌کند. برخی از امتیازهای تاریخ سن لوئی مقدس عبارت‌اند از:

۱. سبک و شیوه نگارش او در این اثر به صورت توصیف دقیق و مفصل وقایع و رخدادهای لشکرکشی هفتم صلیبی‌ها از آغاز تا پایان آن و بیان اطلاعاتی مهم از وضعیت سربازان اردوگاه‌های صلیبی‌ها و ممالیک مصر در این جنگ و نحوه عملیات جنگی در شهرها و مناطق مختلف مصر و رویارویی آنها با یکدیگر است. به علاوه، او بخشی از تاریخ مصر را نیز به نگارش درآورده است؛

1. Histoire de Sainte Luis

2. Jean de Joinville

۲. وی در قالب خاطرات و یادداشت‌های روزانه به شرح وقایع اهتمام نموده است؛
 ۳. ژوئنویل نیز از جمله مورخان صلیبی است که به ریشه‌یابی حوادث و وقایع از منظر دینی پرداخته و جنگ، پیروزی، اسارت و شکست صلیبی‌ها را در برهه‌های مختلف نتیجه رضایت پروردگار می‌داند؛
 ۴. گزارش مفصل و مبسوط او از اسماعیلیان (نزاریان) مقیم شام و روابط آنها با صلیبی‌ها و دو فرقه نظامی سواران معبد (داویه) و سواران مهمان‌نواز (اسبتاریه) قابل ملاحظه است؛
 ۵. ستایش قلبی ژوئنویل از شاه لوئی نهم و بیان محاسن بی‌شمار برای او، موجب نشده که وی در نگارش اثرش راستگویی و شیوایی کلام را فراموش کند؛
 ۶. وی نیز همچون وینسنت دی بوویه، متی پاریسی و هیتوم ارمنی، در ارائه تصویر روشنی از وقایع و وضعیت امارت انطاکیه در میانه قرن سیزدهم میلادی اهتمام نموده است. در واقع، ژوئنویل در بخشی از اثر خود به روابط لوئی نهم با بوهموند پنجم، هنگام ورود به انطاکیه و نحوه کمک به بوهموند ششم در مقابل سلطه ارمنی‌ها، مغول‌ها و ممالیک مصر بر این امارت، پرداخته است.
- با وجود اصرار و دقت نظری در ثبت وقایع آن دوره تاریخی، سخنی از حمله صلیبی لوئی به تونس (شمال آفریقا) در سال ۱۲۶۷م، به میان نیاورده است؛ زیرا خود در آن حمله شرکت نداشته است. او این حمله را بی‌فایده قلمداد می‌کرد و جز ضعف جسمانی شاه در مورد دیگر علل توضیح نداده است. مؤلف بیان داشته که یادداشت‌هایش را براساس مشاهدات خود و دیگران تدوین نموده و علاوه بر اینها، از کتابی درباره سیره شاه لوئی نهم نیز بهره برده است.
- ظاهراً ژوئنویل در فاصله مارس ۱۳۰۵ تا مارس ۱۳۰۶م، کار نگارش را آغاز کرده و چنان که خود اعلام داشته در اکتبر ۱۳۰۹م، از نگارش آن فارغ شد. یعنی حدود ۵۵ سال پس از نخستین سفری که همراه لوئی رهسپار مصر و شام شده بود.
- این کتاب مشروح‌ترین و مستندترین منبع جنگ هفتم صلیبی با حمله لوئی مقدس به مصر و شام است که علاوه بر رخدادهای جنگ هفتم، اطلاعات ارزشمندی از جغرافیای تاریخی مصر و شام به دست می‌دهد.

عبدالله ناصری طاهری

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س)

زمستان ۱۳۹۰

تاریخ لوئی مقدس

تألیف: ژان ژوئنویل

ترجمه: نوشین صاحب (عضو هیئت علمی دائرة المعارف بزرگ اسلامی)

درآمد

اهدا و تقسیمات کتاب

تقدیم به سرور بزرگوار لوئی^۱ نیکوکار فرزند شاه فرانسه، کسی که خداوند او را بر شاه ناوارا، کنت شامپانی^۲ و بری برتری داد. تابع او ژان دو ژوئنویل سنشال^۳ شامپانی درودها، محبت، احترام و فرمانبرداری خویش را به او تقدیم می‌دارد.

سرور عزیزم، شاید خشنود شوید وقتی بدانید که مادر شما آن ملکه بزرگوار — خدا روحش را پاک گرداناد — مرا بسیار دوست می‌داشت و با اصرار از من خواست تا کتابی مشتمل بر گفتار و اعمال بزرگوارانه شاه در گذشته، لوئی مقدس برایش بنگارم. قول دادم که دستورش را اطاعت کنم. هم‌اکنون کتاب در دو بخش به پایان رسیده: بخش نخست، به این موضوع می‌پردازد که او چگونه در طول زندگی، مطابق با اراده خداوند و کلیسا بر خود مسلط شده و امور را براساس مصالح و خیر مملکت اداره می‌کرد و بخش دوم، بازتاب اعمال سلحشورانه و فعالیت‌های زیرکانه وی در جنگ است.^۴

۱. منظور، لوئی دهم فرزند فیلیپ زیبا است.

۲. کنت نشین شامپانی از مهم‌ترین کنت‌نشین‌های فرانسه و ثروتمندترین آنهاست و در نیمه قرن سیزدهم — همزمان با این خاطرات — از شش استان مهم تشکیل می‌شد که عبارت بودند از استان ژوانی (در ۱۲۰۱م به آن ملحق شد) که ژوئنویل صاحب این خاطرات، آن را مستقل کرد؛ استان گراندپیری (۱۲۱۶)؛ استان‌های پورسین؛ رتیل؛ راسی و برین که در سال ۱۲۵۰م، به آن ملحق شدند (برای توضیحات بیشتر رک:

Longnon: Etudes sur les Pays de la Gaule; Histoire des Ducs et des Comtes de Ghampagn, t.VII).

۳. "Senechal" صاحب منصب دوره ملوک‌الطوایفی؛ صاحب منصب دربار سلطنت که قبای بلند می‌پوشید و

کارهای مقدماتی عدلیه به او ارجاع می‌شد. ۴. انجیل متی، ۴: ۲۳.

سرورم، در کتاب مقدس این‌طور آمده: «ابتدائاً ملکوت خداوند و خیر او را طلب کنید که باعث فزونی است»، به این جهت، ابتدائاً به تدوین آنچه که به نظر می‌رسید با موضوعات ذیل مطابقت دارد، شروع کردم، یعنی به صلاح روح یا جسم، یا مشتمل بر پند و اندرز برای مردم باشد.

تمامی مطالب دیگر را به منظور بزرگداشت آن قدیس درستکار ثبت و تدوین کردم؛ زیرا در این صورت مردم به‌وضوح مشاهده می‌کنند که در روزگار ما، هرگز مردی عامی یافت نمی‌شود که چون شاه لویی از ابتدای حکومت تا هنگام مرگ، زندگی‌ای پاک داشته باشد. من در زمان وفات او حضور نداشتم اما پسرش پیتر کنت النسون^۱ که مرا بسیار دوست می‌داشت و بر بالیان وی حاضر بود، درباره‌ی نهایت سعادت که شاه بدان نائل شد به من خبر داد که در پایان این کتاب خواهید دید.^۲

به این دلیل این‌طور پنداشتم که او از جانب برخی افراد به اندازه‌ی کافی مورد تقدیر قرار نگرفت، آنها بعد از آگاهی از رنج‌های عظیمی که او طی شش سال حج صلیبی تحمل کرده بود، وی را در شمار شهدا قرار ندادند. من در آن جنگ‌ها او را همراهی کردم و مشاهده کردم که در خصوص موضوع صلیب از سرورمان (مسیح(ع)) تبعیت کرد.

اگر مسیح(ع) روی صلیب وفات یافت، شاه مقدس، آن مرده را ملاقات کرد؛ زیرا او صلیبی بود و هنگامی که صلیب روی سینه‌اش قرار داشت، در تونس^۳ وفات یافت. بخش دوم کتاب درباره‌ی قهرمانی‌های توأم با سلحشوری و شجاعت اوست، تا آنجا که من مشاهده کردم، چهار مرتبه خودش را در معرض خطر قرار داد تا شوالیه‌هایش آسیب نینند.

نمونه‌ای از پرهیزکاری او

نخستین باری که خودش را به خطر انداخت صبح روزی بود که به دمیاط رسیدیم. شنیدم گروهی از صاحب‌نظران پیرامون او، وی را نصیحت کردند که در کشتی بماند، تا از عاقبت کار شوالیه‌هایش که به ساحل رفته بودند، آگاه شود. به آنها چنین گفت: اگر ایستادگی کنند و کشته شوند، خودش هم کشته شود، بدین معناست که قضای محتوم آنها بوده، اما اگر همان‌جا در

۱. درباره‌ی او ر.ک: به قسمت‌های بعد.

۲. ر.ک: قسمت‌های بعد.

۳. منظور حمله‌ی صلیبی به تونس در ۶۶۸ق/۱۲۷۰م، است که به مرگ او منتهی شد و فرانسه هم شکست خورد (ر.ک: مقریزی، السلوک لمعرفة دول الملوک، ج ۱، ص ۳۶۴ و ۳۶۵).

کشتی بماند، می‌تواند فاتحانه از مصر مراجعت کند. او به حرف آنها اهمیت نداد، با سپری که دور گردن گذاشته بود و نیزه‌ای در دست، داخل آب پرید. او از نخستین کسانی بود که به ساحل قدم گذاشت.

دومین مرتبه‌ای که خود را در معرض خطر قرار داد زمانی بود که از منصوره به قصد دمیاط سفر می‌کرد. مشاورانش به او پیشنهاد دادند که هنگام غروب حرکت کنند. گفته‌اند: «علت این پیشنهاد آن بود که اگر شوالیه‌هایش دچار مشکلی شوند، بتواند آنها را از بند اسارت رها کند».

علاوه بر این، این پیشنهاد زمانی به او داده شد که ضعف ناشی از چند بیماری جسمش را فرسوده بود، تب سه‌گانه دوبار به سراغش آمده بود، اسهال شدید داشت، همچنین به مرض شایع لشکر^۱ در دهان و ساق پا هم مبتلا شده بود، اما او پیشنهاد هیچ‌یک از آنها را نپذیرفت و گفت: «که هرگز شوالیه‌هایش را رها نخواهد کرد و چاره‌ای ندارد جز آنکه در عاقبت کار آنها شریک باشد». به سبب اسهال مجبور شدند بخش‌هایی از پایین لباسش را ببرند، همچنین، همان‌طور که به زودی خواهید فهمید چندین بار به علت درد شدید ناشی از بیماری لشکر، از هوش رفت.

سومین مرتبه‌ای که خودش را به خطر انداخت، چهار سال از اقامت وی در سرزمین مقدس می‌گذشت و مصادف با مراجعت برادرانش به فرانسه بود. ما دائماً در خطر بودیم و انتظار مرگ را می‌کشیدیم. در آن زمان در عکا، فقط با همکاری یک مرد مسلح، مقابل سی نفر ایستادگی کرد. این اتفاق پس از استیلاء مسلمانان بر عکا بود.

در آن زمان و در آن شهر، تنها عشق شاه به پروردگار مانع از هجوم ترک‌ها^۲ شد، ما اسیر شدیم. ترس در دل دشمنان ما افتاد، جرأت نداشتند به ما حمله کنند و این نمونه آن چیزی است که در کتاب مقدس بدان اشاره شده: «وقتی از خداوند هراس داری، دیگران از تو می‌هراسند».

شاه به‌رغم توصیه مشاورانش، در سرزمین مقدس باقی ماند و جان خود را به خطر انداخت تا از اهالی آنجا دفاع کند، اگر شاه در کنار آنها نمی‌ماند هلاک می‌شدند.

مرتبه چهارم در راه بازگشت از سرزمین مقدس بود. وقتی مقابل جزیره قبرس رسیدیم، کشتی ما به شدت به صخره‌ای برخورد کرد و در اثر آن سه یارد^۳ از پایه کشتی کنده شد. در آن هنگام شاه به دنبال چهارده تن از ملوانان متبحر فرستاد، از ایشان پرسید که چه باید کرد. همه به

۱. چنان که اشاره شد ژوئیل آن را مرض لشکر می‌نامد، خودش شرح داده که در اثر آن بیماری لته‌ها ضخیم و دردناک می‌شدند همچنین ساق پا زخم می‌شد و درمان آن به این صورت بود که گوشت‌های اضافه را می‌بریدند.

۲. منظور، گروهی از ممالیک است. ۳. هر یارد، ۹۱ سانتی‌متر است.

اتفاق گفتند باید به کشتی دیگری منتقل شد زیرا آنها تا به حال ندیده‌اند کشتی‌ای که می‌خ‌هایش جدا شده بتواند در برابر ضربات امواج مقاومت کند. آنها خطری که کشتی را تهدید می‌کرد برای شاه تشریح کردند، همچنین ماجرای مشابهی را که در اثنای سفرمان به سرزمین مقدس پیش آمد و در نتیجه آن کشتی غرق شد برای شاه توضیح دادند. من خود شاهد بودم که از میان مسافران کشتی ژوانی، تنها یک زن و فرزندش نجات یافتند. وقتی صحبت آنها تمام شد شاه گفت:

ای سروران، می‌دانم که اگر کشتی را ترک کنم همه هشتصدتنی که در کشتی هستند کشتی را ترک خواهند کرد. همه آنها چون من به خودشان علاقه دارند و بعد از اینکه من کشتی را ترک کنم شجاعت هم اجازه ماندن را نمی‌دهد، بلکه در قبرس اقامت می‌کنند، به این جهت — و به علت خشنودی پروردگار — من عده کثیری را که در اینجا هستند به خطر نمی‌اندازم، بلکه در جایی می‌مانم که سبب نجات گروهی از مردم شود.

از این رو، همان‌جا که بود، ایستاد و خداوندی که بسیار به او اعتماد داشت، مدت شش هفته ما را از خطرات دریا حفظ کرد تا اینکه سرانجام به بندرگاهی امن رسیدیم.

به این ترتیب، شاه هشتصدنفری را که در کشتی بودند نجات داد. «اولیور دو تیرم» شاه را ترک کرد و در قبرس ساکن شد، ما یک سال و نیم او را ندیدیم. الیور پیش از این، رفتار کریمانه و شجاعت سرآمد خویش را اثبات کرده بود.

در بخش آخر این کتاب درباره سرانجام شاه و چگونگی مرگ کریمانه و پاک او صحبت خواهیم کرد.

سرورم، لرد و شاه ناوارا! هم‌اکنون به شما می‌گویم که من به ملکه، مادر شما — خداوند رحمتش کناد — قول داده بودم این کتاب را تألیف کنم، بنابراین به جهت وفای به عهد، آن را تدوین کردم.

شما وارث ملکه هستید و من کسی را شایسته‌تر از شما نمی‌دانم تا آن را برایش ارسال نمایم، بدین ترتیب هم شما و برادراتان و همچنین افراد دیگری که درباره آن می‌شنوند، همگی آگاه خواهید شد. شاه را به عنوان سرمشق و نمونه‌ای برای اعمال نیک خود اختیار کنید تا لطف پروردگار را درک نمایید.

بخش اول

فضایل لوئی مقدس

به نام خداوند توانا، من — ژان ژونویل سنشال شامپانی — داستان زندگی شاه مقدسمان لوئی را می‌نگارم. علاوه بر آن، آنچه را که طی شش سال مصاحبت او در سفر به سرزمین‌های مقدس، دیدم و شنیدم همچنین اتفاقاتی را که پس از بازگشتمان رخ داد، به آن می‌افزایم. پیش از آنکه به فعالیت‌های عظیم و شجاعت‌های او پردازم درباره‌ی تعالیم نیک و گفتار مقدس او برایتان می‌گویم.

این مرد مقدس با تمام وجود به خداوند عشق می‌ورزید و در تمام کارهایش راه او را دنبال می‌کرد و همان‌طور که مسیح (ع) به خاطر عشق به ملتش وفات یافت او نیز جان خویش را به خاطر عشق به ملتش در زمانی که می‌توانست از این خطر اجتناب کند، به خطر انداخت. علاقه‌ی وافر او به ملت هنگامی روشن می‌شود که بیماری‌اش در ووتنبلو شدت یافته بود. به او هشدار داده شد و پسر بزرگش، سرورم لرد لوئی از او خواهش کرد و گفت:

پدر عزیزم، از شما می‌خواهم خود را شایسته‌ی عشق ورزیدن مردم قرار دهید، من ترجیح می‌دهم بینم یک اسکاتلندی از اسکاتلند یا از هر شهر دور دیگری بیاید و میان مردم عادلانه قضاوت کند، تا اینکه شما به گونه‌ای امور را تدبیر کنید که خاری در چشم همه باشد.

شاه مقدس به مردم بسیار علاقه داشت و به هیچ‌وجه راضی نبود به مسلمانان دروغ بگوید، یا به پیمانی که با آنها بسته پشت کند.^۱

و اما زبان‌ش، همیشه پاک بود. هیچ‌گاه برایم پیش نیامد که بشنوم غذا یا نوشیدنی خاصی را بطلبد آن‌گونه که بسیاری از ثروتمندان رفتار می‌کنند. از خوردن هرچه که آشپزهایش آماده می‌کردند، استقبال می‌کرد.

۱. ر.ک: بخش‌های بعد.

با عفت سخن می‌گفت، هیچ‌گاه نشنیدم از کسی غیبت کند و هرگز کلمه «شیطان» بر زبانش جاری نشد، حال آنکه استعمال آن کلمه در همه جای کشور رایج بود. اعتقاد داشت خداوند به این کار رضایت ندارد.^۱

شراب را با آب به اندازه‌ای مخلوط می‌کرد که قدرت و تأثیر آن حفظ شود. یک مرتبه وقتی در قبرس بودیم از من سؤال کرد: چرا شراب را خالص و یکدست می‌نوشم. گفتم: «پزشکان به من گفته‌اند که سری بزرگ و معده‌ای قوی دارم و امکان ندارد که شراب با سر من بازی کند». پاسخ داد: «تو را فریب داده‌اند، آنگاه به من نصیحت کرد که آن را با آب مخلوط کنم؛ زیرا وقتی در جوانی به آن عادت نداشته و در کهنسالی به آن مبادرت کنم، به بیماری نقرس و بیماری‌های معده مبتلا شده و هرگز بهبود نخواهم یافت».

«اما اگر در نوشیدن شراب خالص در کهنسالی مداومت ورزم، شب‌ها را مست سپری خواهم کرد و از جمله مواردی که از کرامت انسان فاضل می‌کاهد این است که بنده شراب گردد».

یک‌بار از من سؤال کرد: «آیا می‌خواهم در این دنیا با وقار باشم و زمان مرگ هم بهشت جایگاهم باشد؟» پاسخ دادم: «بله»، گفت: «پس نفست را تزکیه کن و زیانت را از گناه و سخن گفتن حفظ کن، البته سخنی که اگر پخش شود تو را شرمند کند» از اینکه بگویی: «بله، من انجام دادم» یا بگویی: «بله من گفتم».

قاطعانه مرا از دروغ‌گویی و از اینکه در پی هر خشونت‌ی خردم را از دست بدهم، نهی می‌کرد، جز وقتی که سکوت خطاست یا ضرری را متوجه من می‌کند، و آن بدان علت است که بسیاری کلمات خشن که منجر به معرکه‌ها می‌شوند، خون‌ها جاری می‌کنند و هزاران نفر در پی آن می‌میرند.

همچنین می‌گفت:

لازم است هر شخصی لباس و زرهی را که مناسب با منزلت و مکنت اوست دربر کند، تا مجال سرزنش برای بزرگان و سالمندان فراهم نشود و نگویند خیلی اسراف کرده، یا جوانان درباره او بگویند: «این مرد بر خودش سخت گرفته و خست به خرج داده» و به این ترتیب، شأن او را در جامعه از بین ببرند.

این موضوع به یادم می‌آورد که شاه — پدر شاه کنونی — درباره شکوه لباس‌ها و غلاف‌های تزئین‌شده سلاح‌ها که در روزگار ما در صفوف لشکر رواج دارد، صحبت می‌کرد. شاه فعلی به من گفت: «زمانی که با پدرش و لشکر او در سرزمین‌های مقدس بوده، هرگز غلاف‌های

۱. ر.ک: بخش‌های بعد.

ترئین شده یا زین‌های حاشیه‌دوزی شده را در قلمرو پدر یا یک لرد ندیده بود». او گفت: «در مورد ترئین سلاح‌هایش به خطا رفته و ارزش بعضی از غلاف‌هایش هشتصد دینار پاریس است». به او گفتم: «بہتر است آنها را صدقه دهد و غلاف‌هایش را از ساتن خوب بدوزد همان‌طور که پدرش پیش از این می‌کرد».

روزی شاه مرا احضار کرد که با من صحبت کند گفت: «ای سنکال، من به سبب قدرت درک و فهمی که در تو سراغ دارم، جرأت نمی‌کنم دربارهٔ اموری که به پروردگار مربوط می‌شود با تو صحبت کنم، از این رو از این دو راهب که اینجا هستند دعوت کردم تا در حضور آنها از تو سؤالی دربارهٔ خداوند بپرسم: "ماهیت خداوند چیست؟" پاسخ دادم: «سرورم، او تماماً خیر و نیکی است و هیچ خیری وجود ندارد جز اینکه او بخواهد» گفت: «حقیقت را به تو می‌گویم، پاسخ تو مناسب بود؛ زیرا جواب تو در این دفترچه‌ای که در دست من است، وجود دارد». آنگاه گفت: «هم‌اکنون سؤال دیگری از تو می‌پرسم، کدام‌یک را انتخاب می‌کنی، آیا به بیماری برص مبتلا شوی، گناهی مرتکب شوی، یا به ارتکاب گناه نزدیک شوی؟» من — که هرگز به او دروغ نمی‌گویم — پاسخ دادم: «ترجیح می‌دهم سی گناه مهلک را مرتکب شوم اما به برص مبتلا نشوم».

وقتی آن دو راهب رفتند از من خواست نزد او بمانم. مرا کنار پاهایش نشاند و گفت: «چطور جرأت کردی آن چیزها را به من بگویی؟»، گفتم: «اگر بخوام دوباره به آن سؤال پاسخ دهم همان جواب را می‌دهم»، گفت: «تو از روی حماقت و جنون حرف می‌زنی، نفست تو را فریب داده؛ زیرا باید بدانی که زشت‌تر و زیانبارتر از گناه کبیره چیزی وجود ندارد و روحی که گناه، آن را آلوده ساخته، شبیه‌ترین چیز به شیطان رانده شده است».

از فضیلت‌ها و صدق گفتار او این است که برص، هنگام مرگ انسان را رها می‌کند اما گنهکار هنگام قبض روح به یقین نمی‌داند که وقتی کفارهٔ گنااهش را داد و توبهٔ نصوح کرد، خداوند او را آمرزیده یا نه، از این رو با وحشتی دائمی از بیم آنکه برص گناه همیشه در بهشت همراهش باشد، مرگ را نظاره می‌کند، از این رو از تو خواهش می‌کنم به حق عشقت به پروردگار و عشقت به من با تمام وجود باور کنی که بدترین برصی که عارض جسم تو شود از ارتکاب گناه راحت‌تر است.

بعد از آن دربارهٔ روز پنج‌شنبه مقدس از من پرسید که: «آیا پاهای تهیدستان را شُستم؟» گفتم:

«چه مصیبت گرانی، نه، پاهای آنها را نشُستم، چون این کار مرا بیمار می‌کند» به من گفت:

حرف بدی زدی، زیرا مطلقاً برای تو جایز نیست نسبت به کاری که مسیح برای آموزش ما انجام داده ایراد بگیری، به همین جهت از تو خواهش می‌کنم اولاً، به خاطر عشقت به مسیح، ثانیاً، به خاطر من، عادت شستشوی پاهای فقیران را در خود ایجاد نمایی.

احترام او به تهیدستان

شاه لوئی انسان‌های پاک، مؤمن به خداوند و عاشق او را دوست داشت، تا جایی که وقتی دربارهٔ خشیت و عشق مشهور سر ژیل دو بروین به خداوند شنید، کونستابل^۱ فرانسه را با وجود اینکه فرانسوی نبود به او بخشید و حقیقتاً من اعتقاد راسخ دارم که او شایستهٔ این شهرت بود. همین امر برای برادر رابرت دو سوربون هم اتفاق افتاد، وقتی شاه دربارهٔ صداقت و درستکاری او شنید او را به عنوان یکی از کارگزاران خود برگزید و به او اجازه داد تا سر سفره با او هم‌نشین شود. روزی من در کنار برادر رابرت نشسته و سر سفرهٔ شاه غذا می‌خوردیم و آهسته صحبت می‌کردیم، شاه ما را مشاهده کرد و گفت:

نخوا کردن کار اشتباهی است؛ زیرا صحبت کردن با صدای بلند این گمان را که شما دربارهٔ بدی دوستانان سخن می‌گویید در آنها ایجاد نمی‌کند، بنابراین وقتی سر سفره نشسته‌اید و صحبت شادمانه می‌کنید، دوستانان را هم در این شادی شریک کنید، به آنها هم بگویید، در غیر این صورت صحبت نکنید حتی اگر آهسته باشد.

شاه عادت داشت که — هر گاه شاد و سرحال بود — در حضور برادر رابرت از من زیاد سؤال می‌کرد. روزی به من گفت: «ای سنکال، دربارهٔ عللی که سبب برتری شخص جوانمرد بر راهب می‌شود، توضیح دهید». بحث میان من و برادر رابرت بالا گرفت تا اینکه شاه گفت:

برادر رابرت، ای کاش صادقانه توصیف شوم به گونه‌ای که تجربه با خبر مطابق شود و تجربه، چیزی را که دربارهٔ من گفته‌اند ثابت کند، بعد از آن هر چه باقی می‌ماند برای تو باشد؛ زیرا درستی و پاکی دو امر والا و باشکوه هستند به گونه‌ای که حتی وقتی بر زبان جاری می‌شوند، دهان را از شکوه و بزرگی مسحون می‌کنند.

آنگاه اضافه کرد:

و برعکس بدترین نوع گناه، سلب حقوق دیگران است و این آن چیزی است که شیطان با خیانت انجام می‌دهد؛ زیرا رباخواران و دزدان را سرگرم می‌کند و آنها را وامی‌دارد تا آنچه را که باید به مردم برگردانند، — در قیامت — به خداوند برگردانند.

۱. "Constable" حاکم کاخ شاهنشاهی؛ افسر مأمور حفظ امنیت در حکومت‌های سلطنتی قرون وسطا.

از من خواست تا از طرف او به شاه تیپوت^۱ هشدار دهم که لازم است از خانه «پدران مبلغ» که آن را در پرووانس بنا می‌کرد، برحذر باشد، تا به خاطر مبالغ زیادی که صرف این دیر می‌کند، به روح خود ستم رواندارد، زیرا شایسته است ناظران اموال همان راهی را پیش گیرند که وصی، و لازم است قبل از هر چیز تمام دیون میت را تسویه کند و مال هر کس را به او برگرداند، تا هر زمان که از این امر فراغت یافت، بتواند از املاک میت صدقه دهد.

نظری درباره لباس مردم

یکی از روزهای تعطیلات عید نزول روح القدس،^۲ شاه مقدس همراه هشتاد شوالیه در کوریل بودند. پس از صرف غذا به حیاط جلوی کلیسا آمد، کنار در ایستاد و با کنت بریتانی — پدر کنت فعلی^۳ که خدا او را حفظ کند — صحبت کرد، در آن هنگام برادر رابرت دو سوربون که به دنبال من می‌گشت، آمد، کنار شغل مرا گرفت و پیش شاه برد، در پی ما بقیه شوالیه‌ها نیز آمدند، به برادر رابرت گفتم: «با من چه کار داری؟».

گفت: «می‌خواهم از شما بیرسم هنگامی که شاه در این حیاط است و شما روی تخت او می‌نشینید و در مرتبه بالاتری از او قرار می‌گیرید، آیا سزاوار سرزنش نیستید؟» گفتم: «بله، حتماً». به من گفت: «وقتی لباس‌هایی گران‌بها تر از لباس شاه، پوست خز و لباس‌های سبز دربر می‌کنید، سزاوار سرزنش هستید» پاسخ دادم:

من کاری انجام ندادم که مستحق سرزنش باشم؛ زیرا پوست خز و لباس سبزی که می‌بینید جدید نیست، والدینم آن را برایم گذاشتند، تو باید سرزنش شوی؛ زیرا فرزند مرد و زنی از عامه مردم هستی و لباس پدر و مادرت را رها کردی، لباس‌های پشمی تو گران‌بها تر از لباسی است که شاه می‌پوشد.

آنگاه گوشه‌ی ردای او و شاه را گرفتم و گفتم: «نگاه کن، آیا دروغ گفتم؟». آنگاه شاه با تمام قوا به دفاع از برادر رابرت پرداخت.

۱. همسر دختر شاه لوئی نهم.

۲. نزول روح القدس، این عید یادآور نزول روح القدس (اکنون سوم از اقامیم سه‌گانه) بر پیروان مسیح است. روح القدس در وجود آنان حلول کرد و سبب شد تا قدرت تکلم به زبان‌های مختلف را پیدا کنند، بدین ترتیب تعالیم مسیح را میان امت‌ها منتشر کردند.

۳. منظور از کنت بریتانی ژان اول (د اکتبر ۱۲۶۸م) و پسرش به ژان دوم مشهور است که در ۱۳۰۵م، وفات یافت و این اشاره مؤلف به زنده بودن او، دست‌کم روشن می‌کند که این بخش در چه زمانی نوشته شده است.

پس از فارغ شدن از این مجادله، مولایم، شاه در پی فرزندش لرد فیلیپ پدر شاه فعلی و شاه تیپوت فرستاد. در مدخل محراب نشست، دستش را به زمین تکیه داد و به آن دو گفت: «نزدیک من بنشینید تا هیچ کس صحبت ما را نشنود». پاسخ دادند: «مولای ما، امیدواریم ما را ببخشید زیرا ما جرأت نداریم نزدیک شما بنشینیم». شاه به من رو کرد و گفت: «سنکال، اینجا بنشین». نزدیک او نشستم طوری که لباسم به لباس او برخورد کرد. آن دو هم به دستور شاه در پشت من نشستند. به آنها گفت: «بدترین شیوه را در مقابل من اختیار کردید، شما فرزندان من در وهله اول دستور مرا اجابت نکردید، آگاه باشید و به من گوش کنید، امیدوارم بار دیگر چنین چیزی از شما سرزنند»، آنها گفتند دیگر تکرار نخواهد شد.

آنگاه به من رو کرد و گفت: «ما را فراخوانده تا به خطای خود در دفاع از برادر رابرت اعتراف کند»، گفت: «او در کارش شکست خورد تا آنجا که نیازمند مساعدت من شد، با این حال نباید درباره آنچه که در دفاع از او گفتم اندیشه‌ات را مشغول داری، زیرا موضوع از آنچه که سنکال گفت فراتر نمی‌رود». سنکال گفت:

بر شما لازم است لباس خوب و مناسب بپوشید تا علاقه همسرانتان و احترام مردم نسبت به شما اضافه شود؛ زیرا لباس‌های ما — همان‌طور که حکیم می‌گوید — باید به صورتی باشد که وقتی کهنسالان، ما را دیدند گمان نکنند اسراف کرده‌ایم و اگر جوانان ما را دیدند به خست متهم نکنند.

اخطار خداوند و تبدیل آن به خیر و نیکی

در اینجا از یکی از درس‌هایی که به من داد مطلع می‌شوید. در حال بازگشت از ورای دریاها بودیم. باد ملایمی به نام «جریان» وزید — نه یکی از آن چهار باد عظیمی که باعث شد کشتیمان مقابل جزیره قبرس به گل بنشیند — هنوز آسیبی به کشتی نرسیده بود که ناامیدی در جان ملوانان راه یافت، لباس‌هایشان را دریدند و ریش‌هایشان را کشیدند، شاه با پای برهنه از بستر پرید، شب بود و جز پیراهن چیزی دربر نداشت، بی‌درنگ به جایی که تمثال مسیح (ع) بود رفت و مانند مردی که انتظار مرگ را می‌کشد، روی زمین مقابل صلیب زانو زد.

روز بعد از این واقعه مرا فراخواند و گفت:

سنکال، آن هنگام که خداوند یکی از بادهای سبک و ناچیز را که مردم حتی نامی بر آن نگذاشته بودند، فرستاد و نزدیک بود آن باد، شاه فرانسه، کودکان، همسر و افرادش را غرق کند، مشاهده کرد که ما در مقابل بالای عظیم او چون تراشه ناخن حقیر و کوچک هستیم.

قدیس این گونه تفسیر می‌کند که آیا ما به این هشدارهای خداوند تسلیم هستیم؟ گویا خداوند می‌خواهد به ما بگوید: «بنگرید که چه آسان است، اگر بخواهم شما را به مرگ گرفتار کنم» و قدیس می‌گوید: «ای پروردگار، چرا ما را به این صورت تهدید می‌کنی، تهدید به نفع بزرگی و خیر تو نیست، زیرا اگر همه ما را بمیرانی، دیگر محتاج‌تر از تو وجود ندارد و اگر همه ما را نجات دهی، بی‌نیازتر از تو وجود نخواهد داشت، از این جهت هشدار به نفع تو نیست، بلکه به نفع ماست، اگر هدف آن را درک کنیم».

از این هشدار می‌خواهد که خداوند به ما داد باید عبرت بگیریم و هر چیزی را که خداوند را به خشم می‌آورد، در قلب و جسم خود از بین ببریم، اگر چنین کنیم خداوند رحمتش را در این دنیا بر ما افزون می‌کند و نعمت‌هایش در جهان دیگر بیش از حد تصور خواهد شد، اما اگر چنین نکنیم همان بلائی که سرور شایسته بر سر خدمتکار پستش آورد، سر ما خواهد آورد، خادمی که هشدار سودی به او نرساند و مولایش او را به مرگ یا بدتر از مرگ عقوبت کرد.

بنابراین، این مسئله باید هشدار برای شاه باشد چه، او از خطری بزرگ مانند همان خطری که ما را تهدید می‌کرد، یا خطری بزرگ‌تر از آن، نجات یافت. از این رو خداوند او را واگذار تا از اعمال بدش رها شود و در جان یا چیزهایی که کسب می‌کند گرفتار بلا نشود.

نظر وی درباره عقیده و ایمان

همان‌طور که حالا می‌خوانید، شاه پرهیزکار نهایت کوشش خود را به کار برد تا ایمان مرا به مسیحیتی که خداوند به ما عطا کرده بود تثبیت کند. او گفت:

بر ما واجب است که به عناصر ایمان، سخت ایمان داشته باشیم و به خاطر ترس از مرگ یا دردی که جسم ما را گرفتار می‌کند، کلام و عملی مخالف با ایمان از ما سر نزنند. دشمن انسان — شیطان — آن قدر پلید است که نهایت تلاش خود را می‌کند تا کسی را که در بستر مرگ افتاده، در بعضی مواد ایمان دچار تردید کند. او این کار را انجام می‌دهد چون به خوبی می‌داند که نمی‌تواند شخص را از اعمال پاک که انجام داده ناامید گرداند. همچنین، به این موضوع واقف است که اگر انسان در سایه ایمان حقیقی بمیرد، هیچ حکمی علیه آن شخص برای او وجود ندارد.

از آن جهت همه افراد را وامی‌داشت که مراقب نفس خود باشند و در مقابل این دشمن از نفس دفاع کنند، وقتی می‌فهمند که شیطان قصد فریب آنها را دارد به او بگویند: «از من دور شو، هرگز نمی‌توانی مرا بفریبی، نمی‌توانی مرا وادار کنی که از اعتقاد محکم به تمام عناصر ایمان دست بردارم، در سایه ایمان زندگی می‌کنم و می‌میرم حتی اگر تمام اعضا را قطع کنی».

اگر انسان این عمل را انجام دهد، شیطان با هر سلاحی هم که قصد حمله به او را داشته باشد، شکست می‌خورد.

شاه لوئی گفت: «ایمان و اعتقاد مسیحیت دو موضوعی هستند که باید به آنها اعتقاد راسخ داشته باشیم، حتی اگر فقط به واسطه شنیدن، بدانها پایبند باشیم». وقتی به اینجا رسید نام پدرم را از من سؤال کرد، گفتم: «سیمون»، گفت: «چطور می‌دانی؟»، گفتم: «حقیقتاً اطمینان دارم چون مادرم به این مسئله گواهی داد و بارها به من گفت»، گفت: «همین‌گونه واجب است به تمام عناصر ایمان که پیامبران به آن گواهی داده‌اند مؤمن باشی همان‌طور که در روز یک‌شنبه می‌خوانی».

ویلیام اسقف پاریس

به من گفت: «ویلیام^۱ اسقف پاریس برای او تعریف کرده که روزی مرد بزرگی از مردان خدا نزد او آمد، از او درخواست کرد تا اجازه دهد با او صحبت کند». اسقف به او گفت: «ای مرد هرچه داری؟ بگو». وقتی مرد شروع به صحبت کرد زارزار گریست، اسقف به او گفت: «ای هشیار، بگو ناامید مشو، هر قدر که گناهت بزرگ باشد بخشش خداوند بزرگ‌تر از آن است» سرانجام پاسخ داد:

علاقه دارم به تو بگویم که راهی جز گریه ندارم چون واهمه دارم که کافر باشم، زیرا نمی‌توانم آن‌طور که کلیسای مقدس به ما آموخت به قربانی مقدسی^۲ (نان و شراب) که در محراب قرار داده شده، اعتقاد قلبی داشته باشم با این همه سخت اطمینان دارم این اغوایی است که شیطان در وجود من وارد کرده.

اسقف به او گفت: «ای مرد به من بگو آیا هنگامی که شیطان تو را فریب می‌دهد احساس راحتی می‌کنی؟» پاسخ داد: «هرگز سرورم، بلکه مرا عذاب می‌دهد، در تجربه فریب، درد دیگری وجود دارد» اسقف گفت: «وقتی درباره علت فریبندگی مال صحبت کردی، صحبت تو بیانگر انکار

۱. او ویلیام سوم معروف به "d'Auvergne" از ۱۲۲۸ تا ۱۲۴۸م، اسقف پاریس بود.

۲. قربانی مقدس "Eucharist" یکی از نشانه‌های مادی است که از سوی عیسی (ع) قرار داده شده تا نماد حضور و قدرت وی در جهان باشد. یکی از مشخص‌ترین صورت‌های عبادت مسیحی و یکی از هفت آیین مقدس دینی است. منشأ آن در آخرین شامی است که حضرت عیسی (ع) با مریدان خود تناول کرد. او نان را به عنوان جسم و شراب را به عنوان خون خود تبرک نمود. این آیین نمادین حضور عیسی (ع) در هر وعده غذا و قربانی شدن وی برای بشریت است. قربانی مقدس به نام‌های: آیین مقدس عشاء ربانی (قداس)، مس (Mass) و شام خداوند هم شناخته شده است. دو عنصر اساسی در مراسم عشاء ربانی عبارت است از خواندن دو یا سه مقطع از کتاب مقدس و خوردن قربانی مقدس.

شرکت در مراسم عشاء ربانی، یا انکار یکی دیگر از اسرار کلیسای مقدس بود، می‌خواهم در این باره از تو بپرسم».

به او گفت: «سرورم، دوست دارم بدانید هیچ چیز در دنیا پیدا نمی‌شود که بتواند مرا به این کار وادارد، برای من راحت‌تر است که بیکرم تکه‌تکه شود، تا این عمل منکر را انجام دهم».

اسقف به او گفت:

هم‌اکنون چیز دیگری به تو می‌گویم: «می‌دانی که شاه فرانسه با شاه انگلستان در جنگ هستند، همچنین می‌دانی که قلعهٔ "روشل آن پویتو"^۱ در حد فاصل آن دو قرار دارد، اگر شاه مراقبت از این قلعه را که در منطقه‌ای خطرناک واقع است به تو واگذار کند و مراقبت از قلعهٔ "مونتلیری" در وسط فرانسه را که هیچ خطری انسان را تهدید نمی‌کند، به من واگذارد، در این باره چه نظری می‌دهی؟ پس از پایان جنگ، شاه به چه کسی بیشتر مدیون است: آیا به تو که مراقب قلعهٔ پویتو بودی یا به من که مراقب قلعهٔ مونتلیری بودم؟».

مرد پاسخ داد: «قسم به خداوند که به من بیشتر مدیون است؛ چون بدون اینکه آسیبی به قلعه برسانم از آن مراقبت کردم».

اسقف گفت:

سرور من، قلب من مانند قلعهٔ مونتلیری است؛ زیرا من در صحنهٔ آزمایش وارد نشدم و دربارهٔ اسرار محراب مقدس هم شک نکردم، به این جهت به تو می‌گویم اگر خداوند به سبب این ایمان و اطمینان، به من مدیون باشد، چند برابرش را به تو مدیون است؛ زیرا تو قلبت را در میدان جنگ آزمایش حفظ کردی، ضمیری کریم داری که در مقابل نفع مادی یا ترس از آسیب، از ایمان تهی نمی‌شود، به همین دلیل به تو می‌گویم که مطمئن و مشعوف باش، زیرا این حال تو خداوند را بیشتر از حال من خشنود می‌کند.

وقتی آن مرد این حرف را شنید جلوی اسقف تعظیم کرد و احساس آرامشی نمود که وجودش را پر ساخت.

ایمان مونغروا و بی‌فایده بودن بحث یهودی

شاه مقدس^۲ به من گفت:

1. Rochelle-En-Poitou

۲. از گزارش "Giovanni Villani, 1, ch.7" به دست می‌آید که این اتفاق برای لوئی نهم رخ داده و مربوط به کنت مونغروا نیست (ر.ک: ترجمهٔ جونز، ص ۳۶۱، حاشیهٔ ۱).

تعداد بسیاری از بیزانسی‌ها نزد کنت مونفروا آمدند، او در آن هنگام از طرف شاه مسئول سرپرستی آنها بود. آنها از کنت تقاضا کردند که همراه آنها برای دیدن جسد سرورشان که در دستان کشیش به گوشت و خون تبدیل شده، برود.

کنت به آنها گفت:

ای کسانی که به او کافر شدید، بروید و خودتان شاهد او باشید، نیازی به وجود من نیست؛ چون من براساس تعالیم کلیسای مقدس دربارهٔ منزلت اسرار محراب مقدس، سخت به او ایمان دارم، آیا می‌دانید من که طبق تعالیم کلیسای مقدس ایمان آوردم در این دنیای فانی چه چیزی کسب خواهم کرد؟ تاجی در آسمان‌ها بزرگ‌تر از تاج فرشتگان به دست خواهم آورد، فرشتگانی که رو در رو خداوند را مشاهده می‌کنند. از آن‌رو هیچ راهی نداشتند جز آنکه به او ایمان آورند.

به من گفت:

که روزی در دیر کلونی میان کشیشان و گروهی از یهودیان بحث شدیدی در گرفت. آن موقع رئیس دیر نسبت به یک شوالیه ترحم کرد و به خاطر رضای خدا چیزی به او داد. شوالیه از او درخواست نمود اجازه دهد نخستین کسی باشد که صحبت کند و بعد از کمی درنگ پاسخ داد.

به عصایش تکیه داد و از یهودیان خواست تا بزرگ‌ترین و داناترین اسقفشان را به او معرفی کنند، آنگاه از آن اسقف سؤال کرد: «آیا ایمان داری که مریم عذرا زمان وضع حمل مسیح، در عین عذرا بودن، مادر بود؟».

آن یهودی پاسخ داد: «که هرگز به چنین چیزهایی اعتقاد نداشته است». شوالیه گفت: «که آن یهودی چون یک شخص نادان عمل کرده، زیرا او با وجود ایمان نداشتن به مریم عذرا یا نداشتن علاقه به او، از ورود به دیر و محراب اجتناب نکرده است». آنگاه ادامه داد: «حقیقت را می‌گویم، تو بهای گرانی را خواهی پرداخت». سپس عصایش را بلند کرد، ضربه‌ای به کنار گوش یهودی زد و او را به زمین انداخت. یهودیان اسقف مجروح و خونین را برداشته و گریختند، به این ترتیب بحث و جدل خاتمه یافت.

در آن هنگام رئیس دیر آمد و به شوالیه گفت: «که حماقت بزرگی مرتکب شده است». شوالیه

پاسخ داد:

خودش کار بسیار زشتی انجام داده، چون بسیاری از مسیحیان پاک را برای چنین جدالی جمع کرده است. آن مسیحیان پیش از بالا گرفتن مناقشه محل را ترک کردند و به علت عدم درک کامل فته‌های آن یهودی نزدیک بود ایمانشان متزلزل شود.

آنگاه شاه گفت:

علاقه دارم به تو بگویم جایز نیست کسی با یهودیان بحث کند، مگر اینکه کشیشی دانشمند باشد. مرد عامی وسیله‌ای جز شمشیر برای دفاع از عقیده مسیحیت خود ندارد، اگر نسبت به عقایدش بی‌احترامی شود شمشیر را تا آخرین حد ممکن به بدن کافر فرومی‌کند.

پرهیزکاری و عدالت او در شهر

در زادگاهش، طبق عادت هر روز به نوای ساعت‌ها و عشاء ربانی — بدون سرود — گوش می‌سپارد و هر زمانی که مناسب بود به استماع عشاء ربانی یا عشاء قدیس همراه با آواز می‌پرداخت.

هر روز پس از تناول غذا برای استراحت به بستر می‌رفت، وقتی استراحت می‌کرد، پس از استماع سرودخوانی نماز مغرب، همراه یکی از کشیشان سرود مرگ را می‌خواندند. یک‌مرتبه پس از بازگشتن از دریا، یکی از برادران فرانسیسکن^۱ در قلعه هیرس^۲ نزد او آمد و به او این گونه موعظه کرد: «از انجیل و کتاب‌هایی که درباره حاکمان بت‌پرست صحبت می‌کند، مشخص می‌شود که عدم عدالت، سبب نابودی ممالک و تغییر حاکمان بوده است». آنگاه اضافه کرد: «بنابراین، شاهی که به فرانسه می‌رود باید خودش را ملزم به انطباق عدالت و حکومت صالح کند تا بقای صلح‌آمیز مملکت خویش را تضمین کند». گفته‌اند این مرد عادل که چنین اندرزهایی به شاه داد، در مرسیلیه درگذشت، جایی که خداوند — به خاطر او — معجزات بسیاری نمود. با اینکه شاه اصرار کرد او در کنارش بماند، نپذیرفت و اقامتش بیش از یک روز طول نکشید.

چگونه عدالت حاکم شد

شاه آموزه‌های برادر فرانسیسکنی را فراموش نکرد و در حکومت بر سرزمینش چنان صداقت و راستی را پیش گرفت که مرضی خداوند باشد. بعدها در این مورد اطلاعاتی به دست

۱. او "Hugues de Dignes" نام داشت. فرانسیس مقدس راهب ایتالیایی (۱۱۸۱-۱۲۲۶م)، جمعیتی متشکل از راهب‌ها را که در فقر زندگی می‌کردند، ایجاد کرد. آنها گدایان دینی بودند و برخلاف پیروان بندیکت و سیسترسین، تمام وقت خود را در صومعه سپری نمی‌کردند، غالباً به میان مردم رفته و با جمع‌آوری صدقات زندگی را می‌گذراندند.

2. Hyeres

خواهید آورد. دستور داد سرورم لرد نیزل،^۱ کنت سواسون^۲ پاک، همچنین ما که از اطرافیان وی بودیم، بعد از شنیدن عشاء ربانی، کنار دروازه‌ای به نام دروازه‌ی توسلات، به شکایات مردم رسیدگی نماییم.

وقتی صبح هنگام از کلیسا باز می‌گشت به دنبال ما می‌فرستاد، پای تختش می‌نشست و همه ما را اطراف خود می‌نشاند، از ما می‌پرسید: «آیا شکایاتی وجود دارد که او باید حل کند؟» ما نیازمندان را به او معرفی می‌کردیم و او به دنبال آنها می‌فرستاد، از آنها سؤال می‌کرد: «چرا چیزی را که کارگزارانم به شما عرضه می‌کنند، نمی‌پذیرید؟» پاسخ می‌دادند: «سرور ما، زیرا آنها چیز اندکی به ما می‌دهند» آنگاه می‌گفت: «خوب است که پیشنهادهای کارگزاران مرا بپذیرید». آنگاه تلاش می‌کرد تا منازعات مطابق رضایت آنها برطرف شود و در مقابل آنها روش حکیمانه‌ای اتخاذ می‌کرد.

همیشه بعد از شنیدن عشاء ربانی، به جنگل و نسن می‌رفت، به درخت بلوطی تکیه می‌داد و ما را در اطراف خود می‌نشاند. هر کس درباره هرچه که فکرش را مشغول داشته بود صحبت می‌کرد، می‌گفت: «آیا شکایتی دارید؟»، کسانی که شکایت داشتند می‌ایستادند، به آنها می‌گفت: «همه ساکت باشند و به نوبت، یکی پس از دیگری صحبت کنند» آنگاه از سرورم پیتترلرد دو فونتین و ژوفری دو ویه درخواست می‌کرد آن مشکل را برایش حل کنند.

هر گاه در گفتارِ جانشینانش یا دیگران کژی مشاهده می‌کرد، به اصلاح آن می‌پرداخت. گاه در تابستان به باغ پاریس می‌رفت تا میان مردم به عدالت حکم کند. فقط یک پیراهن و جامه گشاد بی‌آستین پشمی دربر داشت، ملافه‌ای سیاه‌رنگ هم دور گردنش می‌انداخت، موهایش را به زیبایی شانه می‌کرد و کلاه‌هی از پر طاوس سفید بر سر می‌گذاشت. دستور می‌داد زیراندازی پهن کنند آنگاه با هم روی آن می‌نشستیم. همه کسانی که حاجتی داشتند گرد او جمع می‌شدند و همان‌گونه که پیش از این گفتم درباره مشکلات آنها می‌اندیشید، آن‌گونه که در جنگل و نسن انجام می‌داد.

رد درخواست اسقف‌های بی‌انصاف

یک‌بار مشاهده کردم در پاریس تمام اسقف‌های فرانسه از او اجازه خواستند تا با وی صحبت کنند، آنها در قصر بودند او هم به قصر رفت تا حرف‌های آنها را بشنود. در میان حضار اسقف

۱. هوسیمون کنت نیزل، یکی از سرپرستان کشور در خلال حمله صلیبی لویی نهم به تونس.

۲. ژان دوم که ژان پاک نامیده می‌شد و "Le Beque" کنت سواسون از ۱۲۳۷-۱۲۷۰م، او پسر راثول، کنت سواسون و از همسر دوم او یولاند ژونویل بود و با ژونویل صاحب این خاطرات پسرخاله بود.